دكترين مهدويت و چالش هزاره گرايي

ترجمه بهروز جندقي

چكيده

مقاله حاضر، ترجمهاي است از دائرة‌المعارف هزارهگرايي که در سال 2001 ميلادي توسط انتشارات راتليج در امريکا و انگلستان به چاپ رسيده است.

محور بحث مقاله حاضر عبارت است از فرجام شناسي تطبيقي ميان سه دين ابراهيمي بزرگ معاصر يعني يهوديت، مسيحيت و اسلام.

البته تيموتي آر، فرنيش مؤلف مقاله، پس از مقايسه کلي

فرجامشناسي اسلامي با فرجامشناسي در سنت يهود و مسيحيت، به تجزيه و تحليل مهدويت در اسلام ميپردازد و در قسمت نتيجه‌گيري مقاله، دلايل افزايش شديد توجه به مهدي عليه السلام و مهدويت را در جهان، بر مي‌شمارد و در ضمن به نقش بسيار حياتي پيروزي انقلاب اسلامي ايران در الگودهي به دکترين مهدويت در ميان ملت‌هاي جهان اشاره ميکند.

تفكيک پيام‌هاى سياسى كل ايدة مربوط به عصر‌طلايى در اسلام از ايدههاى فرجام شناختى امر بسيار دشوارى است. اميد به ظهور آيندهاى بهتر، سرشت الاهيات و نيز آرمان‌هاى سياسى، اجتماعى را تشكيل مىدهد و وعدة ظهور دوران صلح و عدالت جهانى به راحتى از اين عصر به عصر آينده منتقل مىشود [و بار ديگر باز مىگردد]. (حداد و اسميت 1981: 70)

"فرجامشناسى" اسلامى، يا نظام عقيدتي در خصوص حوادثى كه به پايان جهان منتهى مىشود، به عقايد هر دو آيين يهوديت و مسيحيت شباهت دارد، اما در استفاده از اصطلاحات "millennialism"، "millenarianism"، يا "chiliasm" بايد به شرايطى قائل شد. هريك از اين اصطلاحات برگرفته از واژههايى براى عدد هزار در لاتين "milleni" يا يونانى "chilioi" هستند و بر مفهوم به كار رفته در فصل بيستم از كتاب مكاشفة يوحناى قديس كه حكومت هزار‌سالة عيساى مسيح بر روى زمين را پيش‌بينى مىكند، دلالت دارند و نبايد در بافت اسلامى به كار روند، اما به لحاظ اميد به تشكيل جامعهاى آرمانى در آينده، مىتوان از اين اصطلاحات براى بيان عقايد مسلمانان استفاده كرد. در واقع "صد ساله گرايى" اصطلاح دقيقترى خواهد بود، زيرا سنت ظهور يك "مُجدد" در هر قرن طنين بيشترى در ميان مسلمانان دارد. از اصطلاح "مسيحا باورى" نبايد در بافت اسلامى استفاده كرد، زيرا بر خلاف يهوديان كه بسيارى از آنها هنوز منتظر"Mashiah" (واژه عبرى براى "تدهين شده") هستند كه حكومت اسرائيل را كه در تورات ذكر شده احيا خواهد كرد، و بر خلاف مسيحيان كه در انتظار بازگشت عيساى مسيح (christ واژه يونانى براى "messiah" است) به سر مىبرند، در الاهيات اسلامى هيچ جايگاهى براى اين گونه ناجى وجود ندارد. در قرآن، براى عيساى پيامبر، گاه عنوان "المسيح" به كار مىرود كه هم خانوادة واژه "Messiah" است، اما فقط عنوانى محترمانه و عارى از هرگونه مفهوم الاهياتى است.

از نظر مسلمانان، مهم‌ترين چهرة فرجام شناختى مسيح نيست، هر چند قرآن، احاديث و روايات منسوب به حضرت محمد6 ( 570ـ 632 .ميلادي) از بازگشت او سخن مىگويند بلكه مهدى، يعنى "هدايت شده"، محور اصلى آخر الزمان است. براى مسلمانان، بازگشت مسيح تنها يكى از علايم فرا رسيدن آخر‌الزمان است، نه نقطه اوج آن كه باور مسيحيان است. اعتقاد به عصر طلايى در ديدگاه اسلامى از يك لحاظ بيشتر به اعتقاد يهوديان شباهت دارد و آن اينكه مهدى و "Mashiah" موعود هر دو چهرههاى تاريخى خواهند بود كه وظايف خود را در زمان و مكان عادى تحقق خواهند بخشيد، بر خلاف مسيح كه در باور مسيحيان جايگاه دوم در تثليث به او اختصاص دارد و آغاز و انجام كتاب مكاشفة يوحناى قديس تلقى مىشود. نقطه اشتراك ديگر اعتقاد مسلمانان و يهوديان در عصر طلايى اين است كه هر دوى آنها هدف اصلى مهدى و "Mashiah" را صلح و عدالت همگانى مىدانند، نه رستگارى فردى.

از سوى ديگر، عقايد مسلمانان در خصوص علايم مربوط به آخر‌الزمان و روز قيامت از بسيارى لحاظ به كليساهاى مسيحى شباهت دارد. كتاب مقدس مسلمانان و احاديث آنها علاوه بر بازگشت مسيح، از دجّال يعنى گمراه كننده يا ضد مسيح، دّباح يعنى ديو، و يأجوج و مأجوج سخن مىگويند كه همة آنها در كتاب مكاشفة يوحناى قديس، آخرين كتاب عهد جديد مسيحيان ذكر شدهاند. پس معلوم ميشود كه فرجامشناسى در اسلام، هم به فرجامشناسى يهوديان و هم مسيحيان شباهت دارد. على‌الخصوص اعتقاد به مهدى عليه السلام در تاريخ 1400 ساله اسلام، باور بسيار محكمى بوده است. در موارد بسيارى، چهرههاى مذهبى مسلمانان ادعا كردهاند كه مهدى منتظر هستند. اقدام به تشكيل نهضت‌هاى انقلابى مخالف نمودهاند، و به واسطة آن يك نظام سياسى را سرنگون نموده يا تشكيل دادهاند. اين گونه نهضت‌ها حتى در صورت شكست، حاكى از قدرت مداوم مهدويت؛ يعنى نسخة اسلامى اعتقاد به عصرطلايى (millennialism) است. مانند نهضت سال 1979 در عربستان سعودى در كه طى آن فردى به نام محمد (فرزند عبداللّه قحطانى) ادعا كرد همان مهدى است و با رهبرى چند صد نفر از پيروان خود در تلاشى نافرجام اقدام به تصرف مسجد بزرگ مكه، مقدسترين شهر مسلمانان نمود.

مهدويت در تاريخ اسلام

واژه "مهدى" از ريشه عربى "هَدى" به معناى "هدايت كردن به مسير راست" گرفته شده‌؛ پس مهدى يعنى "هدايت شده به راه راست". اگرچه نام مهدى در قرآن ذكر نشده، ظهور او در شمارى از احاديث شيعه و سنى پيش بينى شده است. (شيعه و سنى دو فرقه عمده در اسلام هستند؛ سنيها 85 درصد از مسلمانان را تشكيل مى‌دهند، حال آنكه شيعيان تنها در ايران و عراق كنونى در اكثريت قرار دارند. شكاف بين اين دو گروه حاصل عدم توافق سياسى در اين زمينه بود كه آيا يكى از اولاد محمد(ص) بايد رهبرى جامعة اسلامى را در دست بگيرد يا نه؟ پاسخ سنيها منفى و پاسخ شيعيان مثبت بود. طى قرن‌هاى گذشته، اين دو گروه به لحاظ خط مشىهاى الاهياتى خود، به ويژه در رابطه با اعتقاد به مهدى، بيشتر از هم فاصله گرفتهاند.)

برخى از مسلمانان بسيار محافظه كار به دليل آنكه نامى از مهدى در صفحات قرآن ذكر نشده و يا به دليل آنكه پيش بيني‌هاى مربوط به او در دو مورد از معتبرترين منابع حديث، يعنى مجموعة احاديث بخارى (متوفاى 820 .ميلادي) و مسلم (متوفاى 587 .ميلادي)، درج نشده، در خصوص اين ديدگاه اظهار ترديد مىكنند. اما جمع كثيرى از مسلمانان طى قرون متمادى به اين چهره فرجام شناختى معتقد بوده و هستند.

به طور كلى، عقايد مربوط به مهدى كه مىتوان از احاديث جمع آورى كرد، حاكى از آن است كه او از اهل بيت محمد(ص) است و هم‌نام او و از لحاظ ظاهر هم شبيه به او‌ست. او در هدايت مؤمنان برضد گروه بزرگ دجال و يأجوج و مأجوج هم پيمان مىشود و در حقيقت به نابودى اين ضد مسيح كمك خواهد كرد. پرستش صحيح خداوند را بار ديگر بنيان مىنهد و عدالت و برابرى را در ميان ساكنان زمين احيا مىكند، مانند مسيح كه بار ديگر به دنيا بازمي‌گردد، نهايتاً با مرگ طبيعى از دنيا مىرود و اندكى پيش از به صدا در آمدن صور اسرافيل و دوباره زنده كردن تمام انسان‌ها توسط خداوند در روز قيامت، به خاک سپرده مىشود. شايد جوهر اعتقاد به مهدويت تمايل آرمان گرايانه براى اصلاح نابرابري‌هاى اجتماعى، اقتصادى بوده باشد، هرچند اميد به پايه ريزى مجدد پرستش و ديندارى حقيقى نيز تقريباً به همان اندازه مىتواند انگيزه محكمى باشد.

با اينحال، شيعه و سنى نظام‌هاي عقيدتي نسبتاً متفاوتى را در خصوص مهدى ارائه كردهاند. سنيها ظهور او را بيشتر به بازگشت مجدد مسيح ارتباط دادهاند و بر آن بودهاند كه نقش او را با نقش مجدّد، كه در برخى احاديث وعده داده شده هر قرن ظهور مىكند و ساختار جامعه اسلامى را تجديد مىكند، يكى بدانند. احاديث سنى از اين لحاظ كه مهدى از اهل‌بيت: خواهد بود، با احاديث شيعه مطابقت دارند. اما نگرش شيعه داراى دو تفاوت عمده مىباشد:

الف) مهدى امام غايب ناميده مىشود كه روزى باز مىگردد. (زيرا شيعيان اوليه معتقد بودند كه امام يا "رهبر" آنها غيبت كرده، يعنى "پنهان" شده است و [در واقع] اكثريت سنى و "جانشين" نالايق آنها پس از پيامبر، يعنى خليفه، وى را به اين كار مجبور ساختهاند. اين غيبت، بودن در حالتى متعالى است كه امام در زمانى نامعلوم در آينده كه مسلمانان بيشترين نياز را به او خواهند داشت، از آن‌جا باز خواهد گشت)؛

ب) مهدى امام غايب داراى نور خاصى خواهد بود كه مستقيماً از جانب خداوند دريافت مىكند.

يكى ديگر از گروه‌هاى عمده اسلامى هم ديدگاه خود را به نگرش‌هاى موجود در خصوص مهدى افزودهاند. اين گروه، صوفي‌ها يا عرفاى مسلمان هستند كه عمدتاً عقايد مشتركى با شيعه و سنى دارند، اما برخى از فرقههاى صوفى نهايتاً چنين تبليغ مىكنند كه هنگام ظهور مهدى فقط صوفي‌ها او را تأييد مىكنند و رهبران دينى غير صوفى او را نمىپذيرند.

به طور كلى، هر سه گروه عمده مسلمان (سنى، شيعه و صوفى) در مورد اميد به ظهور چهرهاى فرجام‌شناختى كه عدالت و ديندارى را بر روى زمين حاكم خواهد ساخت، اتفاق نظر دارند.

نهضت‌هاى مبتنى بر مهدويت

در طور تاريخ اسلام، تعداد زيادى از نهضت‌هاى مبتنى بر مهدويت بر پايه چنين عقايدى ظهور يافته، اما چهار مورد از اين نهضت‌ها به طور خاص موفقيتآميز بودهاند.

عباسيان امپراتورى نوپاى اسلام را در سال057 .ميلادي تصاحب نمودند و به حكومت پرداختند. اكثر مورخان اين دوران را "عصر طلايى" تاريخ اسلام مىدانند (خليفه آنها هارون الرشيد بسيار ثروت‌مندتر و فرهيختهتر از حاكم معاصر خود شارلمان بود). بين سال‌هاى 574 و 057 .ميلادي، مبلغان عباسيان مدعى مقام مهدويت براى حاكمان خود شدند و براى تضعيف حكومت خاندان بنى‌اميه در دمشق به جلب حمايت شيعيان پرداختند، اما زمانى كه در بغداد بر مسند قدرت مستقر شدند، ادعاهاى خود در خصوص مهدويت و گرايش‌هاى شيعى خود را عمدتاً كنار گذاشتند. هرچند برخى از خلفاى آنها هم‌چنان لقب "المهدى" را به نام خود ضميمه مىكردند. هنگامى كه قدرت در اختيار عباسيان بود، مهدويت چيزى جز ظاهر سازى نبود. با از دست دادن قدرت خود تا سال 594 ميلادي، عباسيان تنها به صورت مقام تشريفاتى مذهبى باقى ماندند تا اينكه مغولها سلسله آنها را در سال 8512ميلادي، در هم شكستند.

بر خلاف به‌كارگيرى نسبتاً سطحى و ظاهرى از ايدئولوژى مهدويت توسط عباسيان، سه گروه عمده بعدى در تاريخ اسلام كه از مهدويت به عنوان ابزارى براى سلطه استفاده كردند (فاطميون، موحدون و مهديون سودان)، از عقايد فرجام شناختى در اداره حكومت‌هاى خود نيز بهره بردند و فقط در تأسيس حكومت از آن استفاده نكردند. نخستين نمونه از حكومتى كه به وضوح مبتنى بر مهدويت بود، حكومت فاطميون است. آنها يك خاندان شيعة اسماعيلى بودندكه از سال 969 تا 1171ميلادي، در مصر حكومت مىكردند (اسماعيلي‌ها شاخهاى از تشيع هستند كه معتقدند امام هفتم در غيبت به سر مىبرد و لذا به "هفت‌امامى" هم معروف‌ند. بزرگ‌ترين شاخه تشيع در جهان امروز شيعيان ايران هستند كه به اماميه يا "دوازده‌امامى" معروف‌ند، زيرا معتقدند امام دوازدهم غايب است). بنيان گذار اسماعيليه، عبيداللّه، به پشتوانة اينكه به واسطه دختر پيامبر، فاطمه از سلاله پيامبر است در سال 910 ميلادي. ادعا كرد كه مهدى موعود است. مبلغان او حمايت سپاهيان بربر را به سوى او جلب كردند و تا سال 969 ميلادي بخش اعظم افريقاى شمالى و مصر را به تصرف خود در آوردند. فاطميون مهدويت را با نوعى كيهانشناسى باطنى كه برگرفته از عرفانگرايى و نو افلاطون‌گرايى بود، در هم آميختند. بر خلاف ساير گروه‌هاى شيعه، فاطميون از قدرت كافى براى اقدام جدى جهت تحقق هدف تصرف كل جهان اسلام برخوردار بودند. به اين منظور، آنها سپاه خود را علناً نه تنها برضد امپراتورى بيزانس و حكومت‌هاى صليبيون بلكه برضد خلافت عباسيان نيز به كار گرفتند، و در خفا از دوائن يعنى مبلغان اسماعيلى كه در صدد تضعيف عباسيان بودند، حمايت كردند. اما فاطميون نهايتاً شكست خوردند و در پى ضعيف شدن در اثر حملات صليبيون، توسط دوست پر و پا قرص ريچارد شيردل، صلاح الدين ايوبى يا همان "saladin" تاريخ اروپا، مغلوب شد.

يكى ديگر از نهضت‌هاى مبتنى بر مهدويت كه در قرون وسطى در افريقاى شمالى رخ داد، اگرچه بيشتر نهضت سنى بود تا شيعه، نهضت موحدون بود كه در فاصلة سال‌هاى 1130 تا 1269ميلادي، بر مغرب، يعنى شمال غرب آفريقا و اسپانيا حكومت مىكردند. بنيان‌گذار آنها، ابن تُمَرت (متوفاى 1130) مدعى شد همان مهدى منتظر است كه اسلام راستين را که به ادعاى وى مبتلا به حاكمان بىدين سابق يعنى المرابطون بوده، احيا مىكند. ابن تُمَرت اندكى پس از آغاز نهضت خويش در‌گذشت، و جانشين او، عبدالمؤمن، فتوحات او را به انجام رساند و حكومتى سنى مبتنى بر مهدويت تشكيل داد كه بيش از يك قرن ادامه داشت.

پس از موحدون، موفقترين نهضت مبتنى بر مهدويت نهضتى بود كه تقريباً همين اواخر رخ داده، و آن عبارت است از نهضت مهديون سودان در اواخر قرن نوزدهم. در قرن نوزدهم، جهان اسلام به طور كلى، و افريقاى اسلامى، به طور خاص، شاهد تعداد زيادى جهاد يا "جنگ مقدس" برضد حاكمان مسلمان ظاهراً بى دين و يا قدرت‌هاى استعمارگر بوده است. جهادى كه به رهبرى محمد احمد در محل سودان امروزى ـ كه در آن زمان بخشى از امپراتورى عثمانى و تحت حاكميت مصر بود ـ رخ داد، تنها جهادى بود كه بنيان‌گذار و رهبر آن ادعا كرد همان مهدى آخر الزمان است و صرفاً يك مجدّد نيست.

نظر به اينكه اين نهضت در دوران نسبتاً جديد رخ داد، نسبت به ساير نهضتهاى موفق مبتنى بر مهدويت اطلاعات بسيار بيشترى از آن داريم. محمد احمد سنى صوفى بود و زمانى كه فقط بيست سال داشت، پيامبر و شيوخ معروف صوفى در رؤيا بر او ظاهر مىشدند و با او سخن مىگفتند. پس از آنكه علناً خود را مهدى ناميد و وظيفه خود را بيرون راندن ترك‌هاى كافر، مصريان كافر و انگليسي‌هاى كافر از سودان دانست، كليه مخالفان رژيم را متحد كرد و با تشكيل يك سپاه بين سال‌هاى 1881 و 5188ميلادي بخش اعظم سودان امروزى را به تصرف خود در آورد. محمد احمد پيش از وفات در سال 5188ميلادي كوشيد جامعة اسلامى اوليه را احيا نمايد. تمام فرقههاى صوفى را منحل كرد، قانون اسلام را با خشونت اجرا كرد و دستور داد همگان او را مهدى بدانند. جانشين او عبداللهى تا سال 1898 ميلادي حكومت مىكرد تا اينكه ارتش بريتانيا به فرماندهى كيچنر، در يكى از آخرين حملات خود براى تصرف افريقا، از مصر كه در اشغال بريتانيا بود، به سمت جنوب پيش رفت و به حكومت مهديه (حكومت مبتنى بر مهدويت سودان به اين نام معروف شده بود) خاتمه بخشيد. سودان تحت حاكميت مشترك انگلستان و مصر در‌آمد و هواداران مهدويت در قالب حزب امت تشكل يافتند كه امروزه اين حزب، مخالفان غيرقانونى حكومت خشن اخوان‌المسلمين، حسن الترابى در سودان هستند.

چند نهضت مهم ديگر در051 سال گذشته به عنوان نهضت اسلامى مبتنى بر مهدويت آغاز شدند، اما هم اكنون در قالب مذاهب مجزايى طبقه بندى شدهاند:

الف) بابيت در ايران و شاخه فرعى آنها بهايى؛

ب) احمديه در هند.

در دهه 1830 در ايران، فردى به نام على محمد ادعا كرد كه باب، دروازة رسيدن به امام غايب است. او دستگير و اعدام شد، اما يكى از پيروان او به نام بهاء اللّه (متوفاى1892) ادعا كرد كه نه تنها مهدى يا امام غايب بلكه پيامبر است. (طبق تعريف، كسى كه ادعاى پيامبرى كند، از مرز اسلام خارج شده، زيرا محمد(ص) خاتم النبيين تلقى مىشود.) بهاءاللّه به ترويج شريعتى نو و صلح طلبتر پرداخت كه قوانين اسلامى را از دور خارج مىكرد. حاكمان ايران او را تبعيد كردند، و نهايتاً در آكره، واقع در فلسطين ساكن شد. امروزه بهائيت، يك دين محسوب مىشود و حدود شش ميليون طرفدار در سراسر جهان دارد.

يكى ديگر از نهضت‌هاى مهدويت نو، نهضتى بود كه غلام احمد در منطقه قاديان واقع در پنجاب هند در دهه 1880 آغاز كرد. غلام احمد ادعا كرد كه مهدى و پيامبر است. اعضاى اين گروه در ميان غربي‌ها به احمديه و در ميان مسلمانان به قاديانى معروف‌ند و از قدرت فوقالعادهاى در آفريقا برخوردارند. زمانى كه نويسندگان مسلمان مىخواهند به خطرات ذاتى مهدويت تأكيد كنند، اغلب به اين گونه نهضت‌ها استناد مىكنند. ممكن است بهائيت و احمديه از ديدگاه يك مسلمان خطرناك باشد، اما هردوى آنها را مىتوان نهضت‌هاى موفقى بر اساس مهدويت دانست، زيرا در حال حاضر هر يك صدها هزار، اگر نگوييم ميليون‌ها، طرفدار دارند.

اما اين گونه ادعاهاى صريح مهدويت پيشرفت چندانى در ميان مسلمانان سنتى در قرن بيستم نداشتهاند. پيش از اين، در مورد سرنوشت مهدى سوداني كه خود را مهدى خواند، سخن گفتيم و ديديم كه بهدست كسانى كه به او اعتقاد نداشتند، به قتل رسيد. و زمانى كه در جريان انقلاب ايران نظريه هايى رواج يافت، مبنى بر اينكه آيتالله خمينى1 همان امام غايبى است كه ظهور كرده، خود امام خمينى هرگز علناً مدعى چنين عنوانى نشد. با وجود اين، به گواه تاريخ، اكنون كه جهان وارد يك قرن و هزاره جديد مىشود، مهدويت هم‌چنان به عنوان يك ايدئولوژى مخالف و به طور بالقوه قدرت‌مند در جهان اسلام به بقا خود ادامه مىدهد.

نتيجه گيرى

مهدويت، عنوان اسلامى براى اعتقاد به عصر طلايى، به آيين يهوديت و مسيحيت پيش از خود شباهت دارد، هر چند كه در عين حال تفاوت چشم‌گيرى با هريك از آنها دارد. مهدويت به لحاظ تأكيد بر عدالت اجتماعى، اقتصادى بيشترين شباهت را به يهوديت دارد، اما به لحاظ دارا بودن عيسى و ساير چهرههاى مطرح در فرجامشناسى، به نظر مىرسد كه بيشتر به مسيحيت شباهت دارد، اما نهايتاً مهدويت را بايد بر اساس شرايط خود آن سنجيد كه ذاتاً اسلامى است.

اگرچه صحيح است كه قرن جديد، نه هزاره جديد، معمولاً اميدهايى فرجام شناختى را براى مسلمانان زنده مىكند، نمىتوان انكار كرد كه توجه به مهدى و مهدويت طى دهههاى اخير به شدت در جهان اسلام افزايش يافته است. به نظر مىرسد كه چندين دليل بر اين امر وجود دارد:

الف) اندوهى كه پس از شكست تلخ اعراب در جنگ شش روزه در سال 1967ميلادي جهان عرب را فراگرفته است (و تنها طى سال‌هاى اخير به تدريج در حال محو شدن است)؛

ب) وقوع مجموعه حوادثى است كه عبارت‌ند از:

1. ناكامى موجود كشورهاى عرب در مدرن كردن كشورشان و هم‌آهنگ ساختن استانداردهاى زندگى با سطح انتظارات؛

2. ناكامى مداوم در دستيابى به اتحاد اعراب؛

3. فروپاشى اتحاد شوروى و قطع حمايت آن از كشورهايى، نظير سوريه و ليبى؛

4. متعاقباً وابستگى شرمآور به ايالات متحده كه بسيارى از مسلمانان اين كشور را وارث قدرت‌هاى استعمارگر بريتانيا و فرانسه مىدانند.

اين عوامل در كنار هم باعث ايجاد نگراني و ناا‌ميدى وسيع اجتماعى در ميان حداقل بخش عرب جهان اسلام گرديده و اين باور عمومى وجود دارد كه نهضت‌هاى مبتنى بر اعتقاد به عصر طلايى در محيط يهودى، مسيحى و اسلامى اغلب در چنين دورهاى رخ مىدهند. ضمناً، انقلاب اسلامى ايران، در سال 1979 ـ 1980ميلادي نتايج بيشمارى در سراسر جهان اسلام داشته است. علي‌رغم اختلاف‌هاى سياسى، الاهياتى و ايدئولوژيكى بين تشيع و تسنن، تشكيل يك حكومت علناً حامي اسلام در تهران براى كسانى كه در آرزوى تشكيل حكومت اسلامى هستند، الگو و سر‌مشق دينى بوده است. نهايتاً، كاربرد جهانى تقويم مسيحى (حتى زمانى كه تحت پوشش "CE" به كار مىرود نه "AD") و اين حقيقت كه مسيحيت بزرگ‌ترين دين بر روى زمين است (با تقريباً 1/9 ميليارد طرفدار، در حاليكه پيروان اسلام حدود يك ميليارد نفرند)، كل كره زمين را تحت تأثير شور و حال فرجام شناختى قرار داده كه حتى اسلام نيز، علي‌رغم اينكه صريحاً فاقد خصلت هزاره‌گرايى است، در اين ميان مصون نمانده است.

مهدويت، ايدئولوژى قدرت‌مندى در سراسر تاريخ اسلام بوده كه هم در سرنگونى حكومت‌هاى موجود و هم در تشكيل حكومت‌هاى جديد نقش داشته است و نمونههاى فوق‌الذكر اين امر را اثبات مىكند. پس نبايد جاى تعجبى باشد كه چون "ايدئولوژي‌هاى بسيارى از نهضت‌هاى بنيادگراى اسلامى در قرن بيستم اغلب به مقدار قابل ملاحظهاى حاوى اعتقادات فرجام شناختى هستند... كاملاً روشن است كه اين اعتقادات، هم‌چنان در قرن بيست و يكم نيز نقش مهمى را در جهان اسلام ايفا خواهند نمود."

پس كاملاً مناسب است كه پيام فرجام شناختى گروه‌هايى مانند طالبان در افغانستان، اخوان‌المسلمين مصر و فلسطين، ارتش آزاديبخش كوزوو، و شورشيان مسلمان داغستان در برنامه تحقيقاتى مداوم پيرامون مهدويت قرار گيرند. اعتقاد به عصر‌طلايى مسيحيت پس از سال 2001 فروكش مىكند، اما سده اسلامى آينده از هم اكنون تا سال 2076 دورهاى 77 ساله را آغاز كرده است.

------------------

پي نوستها :

1. .Millennialism.

2. .Eschatology.

3. .Revelation.

4. . Centennialism.

5. . Renewer.

6. . Messianism.

7. . Anionted one.

8. . deliverer.

9. . Trinig.

10. .Salvation.

11. . Gogand Magog.

12. .New Testament.

13. .Mahdism in Islamic history.

14. . Last Trumpet.

15. . final Judgment.

16. .Transcendent State.

17. اين سخن با آنچه در روايات ما آمده که امام عليه السلام در ميان مردم است (يأتي فرشهم) و از احوالات شيعه کاملاً با خبر ست(انا غير مهملين لمراعاتکم و لاناسين لذکرکم) ناسازگار است. گرچه مفهوم کلام مؤلف در اينجا چندان واضح و روشن نيست. (مترجم)

18. . Islamic mysties.

19. . Gnosticism.

20. . Neo Platonism.

21. . kitchener.